

- سه‌شنبه ۱۷ تیرماه ۱۴۰۴**
- سال هفدهم - شماره ۳۱۵۸**

سپهرغرب، گروه سرآمدان – سمیرا گمار؛ سپهبد شهید دکتر علی شادامانی، فرمانده خوشنام و پرافتخار قراگاه مرکزی خاتم‌الانبیا، در حالی به آرزوی دیرین شهادت رسید که دوست و هم‌زمش حاج اصغر حاجی‌بابایی او را مردی می‌دانست که از نخستین روزهای دفاع مقدس تا آخرین لحظه، خالصانه در خط مقدم ایستاد و امروز خون پاکش هزاران دل را برای مقابله با صهیونیسم و ایستادگی در راه مقاومت به جوش می‌آورد.

سردار سپهبد شهید دکتر علی شادامانی، از فرماندهان شناخته‌شده و مؤثر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و از مدیران برجسته قراگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء(ص)، در حمله تروریستی اخیر رژیم صهیونیستی به ایران به فیض عظیم شهادت نائل آمد. او از پیشگامان دفاع از انقلاب اسلامی و از استوانه‌های تجربه و دانش نظامی کشور بود که در بیش از چهار دهه مجاهدت و حضور مستمر در صحنه‌های خطیر دفاع مقدس و پس از آن، نقشی بی‌بدیل در تأمین امنیت ملی و ارتقای قدرت دفاعی جمهوری اسلامی ایران ایفا کرد.

سردار شادامانی نه‌تنها در طول هشت سال دفاع مقدس، بلکه در مقابله با تهدیدات ضدانقلاب در مناطق غرب کشور، مأموریت‌های حساس امنیتی در دوران پس از جنگ و حتی در طراحی‌های کلان دفاعی و عملیاتی کشور همواره حضوری تعیین‌کننده داشت. او از معدود فرماندهانی‌بود که تجربیات عمیق میدانی را با اندیشه و مدیریت راهبردی درهم‌آمیخت و تا واپسین روزهای زندگی پربرنکش در سنگر دفاع از انقلاب و ارزش‌های اسلامی باقی ماند.

نام او با خاطره نبردهای نفس‌گیر درکردستان و غرب کشور، طراحی و فرماندهی عملیات‌های بزرگ دفاع مقدس، ایجاد ساختارهای دفاعی و امنیتی نوین در سپاه و ارتش و همچنین مدیریت قراگاه‌های عملیاتی متعدد پیوند خورده است.

شهادت این فرمانده نخبه، ضایعه‌ای بزرگ برای بدنه دفاعی کشور به‌شمار می‌رود و بی‌تردید، ادامه راه او بر دوش یاران و شاگردانش خواهد بود.

در همین پیوند، یکی از دوستان و هم‌زمان نزدیک سپهبد شهید علی شادامانی، در گفت‌وگو با ما به روایت ناگفته‌هایی از زندگی، اخلاق، روحیات و سابقه جهادی این فرمانده بزرگ پرداخت؛ آنچه در ادامه می‌خوانید، بخشی از این روایت‌های دست‌اول و تاریخی است.

همه فرماندهان اذعان داشتند که شهید شادمانی یک فرد نخبه، مدیر، باتدبیر و دارای جربزه فوق‌العاده بود که از لحاظ نظامی در رده نفرات برتر این کشور به حساب می‌آمد.

- سردار شادامانی شربت شهادت را انتخاب کرده بود**

اصغر حاجی‌بابایی، ابتدا درباره سابقه آشنایی و همکاری با این فرمانده والامقام گفت؛ از سال ۱۳۵۸، زمانی که سپاه همدان تازه تشکیل شد، ما با اندکی فاصله وارد سپاه پاسداران شدیم. او به‌عنوان فرمانده پادگان آموزشی ایودژ، مسئول آموزش نیروهای جدیدالورود به سپاه بود، در واقع آن‌ها را از لحاظ نظامی و عقیدتی آماده می‌کرد تا در ادامه، برای ورود به یگان‌های عملیاتی آماده باشند.

وی با اشاره به حضور شهید شادامانی در مقابله با گروهک‌های ضدانقلاب افزود؛ زمانی که ضدانقلاب به مهاباد حمله کرد و شهر را به تصرف خود درآورد، سردار شادامانی همراه با سردار شهید تقی بهمنی و شهید صادق نیکومنظر به آن منطقه اعزام شدند و پس از پاکسازی، امنیت را بازگرداندند. پس از آن هم به‌عنوان فرمانده تصف پناه و فرماندار نظامی همان منطقه منصوب شد.

این دوست و هم‌زمز شهید ادامه داد؛ حتی خانواده او نیز در همان روزهای حساس در پناه ساکن بودند و با وجود بمباران‌ها و حملات خمپاره‌ای دشمن، آن‌ها را از منطقه خارج نکرد و همسرش نیز در همان بمباران‌ها مجروح شد.

حاجی‌بابایی تصریح کرد؛ قبل از آغاز رسمی جنگ تحمیلی، شهید شادامانی معاون عملیات سپاه بود و هم‌زمان با شروع جنگ، جزو چهار فرمانده محور جبهه میانی سرپل ذهاب محسوب می‌شد. در کنار سردار شهید تقی بهمنی، سردار شهید علیرضا حاج‌بابایی و سردار شهید حسین همدانی، از نخستین روزهای جنگ تا پایان آن، در محوره‌ای غرب کشور و مناطق عملیاتی فعال بودند.

وی ادامه داد؛ در عملیات تنگه کورک، زمانی که پنج هزار نفر از رزمندگان در محاصره دشمن گرفتار شده بودند، سردار شادامانی به همراه دوست دیرینه‌اش، شهید همدانی و همچنین شهید مهندس محمود شهبازی وارد عمل شدند و با شکستن محاصره، آن‌ها را نجات دادند. این اتفاق در سال‌های ۵۹ و ۶۰ رخ داد و نقشی تاریخی در جبهه‌ها ایفا کرد.

او اضافه کرد؛ در ادامه، شهید شادامانی در عملیات فتح‌المبین، به‌عنوان فرمانده محور مهران تا پشت دهلران فعالیت کرد و در عملیات بیت‌المقدس هم در خط مقدم حضور داشت. به‌خاطر دارم پس از مرحله نخست عملیات بیت‌المقدس، در منطقه حسینیه عکسی گرفتیم که در روزنامه هم چاپ شد.

سرآمدان

دوست و هم‌زمز شهید شادمانی روایت کرد:

خون سپهبد شادمانی هزاران دل را علیه صهیونیسم به خروش می‌آورد

شهید شادامانی در آزادسازی مهاباد و پاوه نقش تعیین‌کننده‌ای داشت

لیوان‌های پلاستیکی قرمز رنگی دستان بود و آب می‌خوردیم. شهید شادمانی با همان روحیه همیشگی به شوخی و البته با معرفت گفت؛ «این شربت شهادته، بخوریم تا شهید بشیم» که دیدیم سرانجام هم به آرزوی خودش رسید.

دوست و هم‌زمز این سردار شهید، درباره مسئولیت‌های فرماندهی او در طول سال‌های دفاع مقدس گفت؛ حاج علی‌آقا بعدها فرمانده قراگاه حمزه، فرمانده لشکر انصارالحسین، فرمانده لشکر ۶ پاسداران، فرمانده قراگاه نجف، فرمانده لشکر ۴ بعثت و سپس فرمانده عملیات نیروی زمینی سپاه شد. مراتب رشد و شجاعت او مثال‌زدنی بود.

حاجی‌بابایی به خاطره‌ای دیگر اشاره کرد و افزود؛ یادم هست زمانی که سردار فدوی فرمانده نیروی دریایی بود، با شهید شادامانی تماس گرفت و گفت نیروهای انگلیسی با قایق وارد آب‌های سرزمینی ما شدند و ما آن‌ها را دستگیر کرده‌ایم اما از بالا به ما فشار می‌آورند که آزادشان کنیم. همان موقع قرار بود ناهار

با هم باشیم، شهید شادمانی در پاسخ محکم و قاطع گفت؛ غلط کرده هرکس گفته دشمن را آزاد کنید، دشمن باید بماند تا من بیایم. و رفت تا موضوع را شخصاً پیگیری کند. همان ماجرا باعث شد دنیا متوجه اقتدار سپاه شود

که نیروهای انگلیسی را بازداشت کرده بود و آزاد نکرد.

- فرمانده‌ای که تمام وقتش را به انقلاب فروخته بود**

وی در ادامه گفت‌وگو با اشاره به مسئولیت‌های سپهبد شهید دکتر علی شادامانی در سال‌های پایانی خدمت، بیان کرد؛ پس از عملیات‌های متعدد، او، رئیس اداره عملیات کل قوا شد و سپس ریاست اداره عملیات سوم را برعهده گرفت. بعد از آن، به‌عنوان معاون هماهنگ‌کننده قرارگاه عملیاتی خاتم‌الانبیاء(ص) منصوب شد و در این مسئولیت، هماهنگی و برگزاری تمام

جلسات قرارگاه را مدیریت می‌کرد. به قدری دقیق و جدی عمل می‌کرد که همه برنامه‌های کلان نیروهای ارتش و سپاه و نیروی زمینی و دریایی را شخصاً پیگیری می‌کرد.

وی افزود؛ سه سال بود با هم در ایام اربعین به کربلا می‌رفتیم. یک‌بار، وقتی فردای زیارت قرار بود به ایران برگردیم، به او زنگ زدند و گفتند همه فرماندهان ارتش و سپاه جمع‌اند و شما باید جلسه را مدیریت کنید. با این‌که کرونا گرفته بود و حال جسمی‌اش خوب نبود، قبول کرد. ساعت هشت صبح حرکت کرد و ساعت ۱۰ صبح همان روز جلسه را مدیریت کرد. یعنی در آن سطح بود که به‌عنوان نفر دوم کل نیروهای مسلح بعد از فرمانده کل، می‌توانست چنین مدیریت سنگینی را به‌عهده بگیرد.

دوست شهید شادامانی همچنین به ویژگی‌های اخلاقی او اشاره کرد و گفت؛ هر وقت به او زنگ می‌زدند، یا در مأموریت بود یا در مناطق مرزی کردستان و سیستان و بلوچستان یا در عرشه کشتی‌ها، واقعاً شب و روز نمی‌شناخت. همه فرماندهان اذعان داشتند که شهید شادامانی یک فرد نخبه، مدیر، باتدبیر و دارای جربزه فوق‌العاده بود که از لحاظ نظامی در رده نفرات برتر این کشور به حساب می‌آمد.

حاجی‌بابایی تأکید کرد؛ در نهایت بالاترین ویژگی این سردار بزرگ، اخلاصش بود. با این‌که در بالاترین سطح فرماندهی بود، به‌هیچ‌وجه دنبال مادیات نرفت. همه می‌دانند که حتی یک خودرو سواری شخصی به نام خودش نداشت. می‌گفت من وقتم را فروختم تا برای انقلاب اسلامی کار کنم. همه دارایی‌اش همان اخلاص و خدمت بود. اگر زندگی‌اش را بگردید کوچک‌ترین مسئله مالی یا اقتصادی پیدا نمی‌کنید.

وی در پایان گفت؛ او عاشق شهادت بود. وقتی با هم در اربعین به حرم امام حسین(ع) می‌رفتیم، شب‌ها نماز شب می‌خواند و می‌گفت؛ من به‌جای ۴۰ نفر، برای ۷۲ نفر دعا

می‌گفت؛ من به‌جای ۴۰ نفر، برای ۷۲ نفر دعا

می‌گفت؛ من به‌جای ۴۰ نفر، برای ۷۲ نفر دعا



می‌کنم که خدا دستان را بگیرد و شهادت نصیبمان شود. او واقعاً از دنیا دل‌کنده بود و آخرش هم خدا دعای این مرد مخلص را مستجاب کرد. روحش در اعلی‌علیین شاد و راهش ماندگار...

- خون شهیدان، رگ‌های مقاومت را زنده می‌کند**

شهیدان بزرگ ما، مردان خدا بودند که جان خود را در طبق اخلاص نهاده و از ابتدای نوجوانی، آرزوی وصال و شهادت را در دل می‌پروراندند. سپهبد شهید دکتر علی شادامانی نیز از همین تبار بود؛ مردی که در اوج قدرت و تجربه، هر شب در خلوت مناجاتش از خدا شهادت می‌طلبید و سرانجام مزد سال‌ها مجاهدت و پاکی نیت خود را گرفت.

آری، خون چنین فرماندهان مؤمن و نستوهی، هزاران دل را به جوش می‌آورد، هزاران انسان را بیدار می‌کند، و پرچم ایستادگی را در برابر ظلم و صهیونیسم و استکبار، استوارتر از همیشه به اهتزاز درمی‌آورد. این شهادت‌ها پایان یک مسیر نیست؛ بلکه نقطه آغاز خیزش‌های تازه است، آغاز عزم‌های پولادین برای مقابله با ستمکارانی که گمان کرده‌اند با حذف فیزیکی یاران انقلاب، می‌توانند چراغ مقاومت را خاموش کنند.

اما آنان نخواهند فهمید که مکتب شهید، هزاران جان دیگر را زنده می‌کند، و خون پاک او، همچون چشمه‌ای جوشان، انگیزه‌ای دوباره در دل نسل‌های پس از او خواهد آفرید. ما امروز سوگواریم، اما این سوگ با افتخار و ایمان درهم آمیخته است، و پیمان می‌بندیم که راه شهیدان را رها نخواهیم کرد، تا دشمنان این سرزمین در هیچ کجای جهان احساس امنیت نکنند.

این است وعده مردان خدا؛ شهادت، آغاز راهی است که به زانو درآوردن شیطان‌های زمان را نوید می‌دهد و پرچم عدالت و آزادی را بر بلندای جهان برافراشته نگاه می‌دارد.

سپهرغرب، گروه سرآمدان؛ تفلّال زدم به شهدای حمله متجاوزانه اسرائیل و قرعه فال به صفحه زرّین زندگی شهید حمله سائت سوباشی، شهید حسین احمدی افتاد، شهیدی که زیر سایه قرآن اربا اربا رهسپار آسمان شد و اسرائیل را بی‌آبرو کرد؛ او سمبل مردانگی و ایستادگی شد در دنیای نامردان.

تفلّال زدم به شهدای حمله متجاوزانه اسرائیل و قرعه فال به صفحه زرّین زندگی شهید حمله سائت سوباشی، شهید حسین احمدی افتاد. همان شهیدی که شهادت را زندگی کرده و روی موج دلدادگی بام تا شامش تنظیم شده بود، موجی که صبح به صبح به افق شهادت سامان می‌گرفت و از پی ادای دین بود به ایران و ایرانی. شهیدی که پدری را تمام کرده و عاشقانه‌ها سروده بود؛ پاتوقش منبر حسین (ع) بود و کارش خیررسانی از همه جنس و از همه نوع.

شهیدی که روحیه احسان را معنا داده

بود و کتاب داشت از کارهای خوبی خدایی. شهیدی که اگر دریا دریا مرکب و درخت درخت قلم شود باز گفتنی‌ها از او بسیار است؛ گفتنی‌هایی که دلت غنج می‌رود برای خواندن و شنیدنش و حالا خدیجه خانم جلیلی همسر شهید سکان‌دار می‌شود و از دغدغه تا نشانه را کلامی می‌کند و من می‌نویسم تا کاتب قصه عشق باشیم. «شهادت هنر مردان خداست، باور قلبی حسین آقا هم مرگ با شهادت بود؛ درباره این موضوع گاهی صحبت می‌کرد و تمنا داشت برای شهید شدن در راه حق. درست مثل شعله‌ای با نور کم که در دلش سوسو می‌کرد.

از زمانی که در دفاع مقدس جانانه با په پای رزمندگان به جنگ با دشمن یعنی رفت فکرو ذکرش شهادت بود و حالا بعد از چندین سال با حمله ناجوانمردانه اسرائیل بعد از ۳۰ سال خدمت صادقانه شهید شد.

حسین آقا، خانواده‌دوست و همراه بود؛ ۳۷ سال پیش زندگی مشترکمان را شروع کردیم و در تمام این سال‌ها جز خوش رویی و تلاش و تقلا برای من و بچه‌ها هدف دیگری را دنبال نمی‌کرد. اهل هیئت و نماز شب و مسجد بود؛ مهربان و گشاده‌رو، نان حلال سر سفره می‌آورد و زحمتکش بود. راستش به آنچه داشتیم قانع بودیم و بیشتر از اینکه فکر تجملات و اسباب دنیا باشیم، نسبت به همه محبت داشتیم، البته منشأ مهر و محبت در خانه ما حسین آقا بود.

رفتار محبت‌آمیزش به همسایه و قوم و خویش هم می‌رسید؛ از کمک به دیگران دریغ نمی‌کرد. اگر کاری از دستش برمی‌آمد انجام می‌داد و اگر هم نه، از دیگران کمک می‌گرفت و سرانجام هر طور شده پای کار مردم بود و

پدر تا توان داشت برای ما پدری کرد و کم نگذاشت حتی یک عالم خصلت خوب به جا گذاشت، ویژگی‌هایی که هرکدام قصه‌ای داشت و برای ما ماندگار شد و حالا هم که شهید شد هر لحظه از زندگی ما جای خالیش احساس می‌شود و هیچکس نمی‌تواند این جای خالی را پر کند؛ هرچند حتما شهادت روزی پدرم بود و سعادتی که نصیب ما شد.

پدرم نظامی نبود، فرمانده و ارتشی هم نبود، تنها کارمند اداره زیرساخت بود و به‌عنوان حراست در سایت سوباشی گاهی خدمت می‌کرد. پدر روز حمله تروریستی اسرائیل هم به جای یکی از همکارانش در سایت راداری سوباشی شیفت داشت و در مرحله دوم یا سوم حمله به سایت ایشان در محل حادثه بود.

از همین بابت نگرانی‌های ما شدت گرفت و سعی کردیم با او تماس بگیریم؛ تماس‌ها بی‌فایده بود و پاسخی در کار نبود. پیگیری کردیم طی یک مرحله معلوم شد تعدادی زخمی به بیمارستان منتقل شدند و در این بین یک نفر با پدر من تشابه اسمی داشت.

با این حال پیگیری‌ها ادامه پیدا کرد تا شب مشخص شد پدر به شهادت رسیده اما باز هم قطعی اعلام نکردند؛ تنهایی با این غم شب را به صبح دوختم و صبح اول وقت رفتم منزل پدر، دوست نداشتم در را باز کنم چون می‌دانستم این کار هر روزه اوست و مادرم چشم انتظار برگشتش.

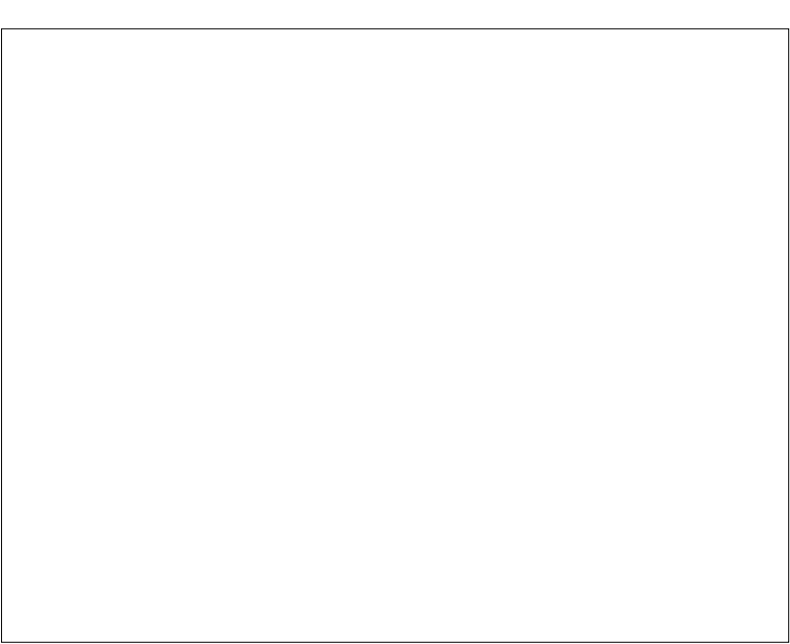
خلاصه انتظار به سر آمد و بنا شد با همکاری دوستان ما هم در سایت راداری حضور پیدا کنیم و دنبال صحت و سقم خبر شهادت باشیم. مسئولان ابتدا اجازه نمی‌دادند وارد سایت شویم؛ اما با اصرار وارد شدیم و مشخص شد پدر شهید و از پیکرش چیزی نمانده، بعد از ورود به دست پدر روبرو شدیم که به فاصله چند متری از من روی زمین افتاده بود، صحنه دردناکی دیدم، پیکر پدرم اربا اربا شده بود و سر و دست نداشت.

گرچه مابین تمام تلخ‌ها تصویر زیبایی هم از شهادت پدر در ذهنم ماندگار شد؛ تصویر پیکر تکه تکه شده پدر بین صفحات قرآن که بالای سرش بود و بعد از حملات پر پر شده بود، تصویری که حق و حقیقت را نشان می‌داد، بی‌شک راه درست و حقیقت با استناد به آیات قرآن تسلی دلم شد.

با این حال انتقال این موضوع به خانواده خیلی سخت بود؛ سختی که شاید طعم تخلّش را حاضر نیستم هیچ وقت دوباره بچشم؛ درد بزرگی در خانواده ما ریشه زد از این رو امیدوارم ریشه رژیم صهیونیستی به زودی خشک شود.

تا پیش از این اتفاقات فکر می‌کردیم

پدری که اِرباً اِربای حمله صهیون شد



گاهی هم با خدمت به خلق خدا در حد و بضاعت‌اش ایستادگی را معنا کرد و دست آخر هم در سنگر سوباشی در حین انجام خدمت به رفقای شهید و آرزوی دیرینه‌اش پیوست؛ از اینکه در حمله وحشیانه رژیم صهیونیستی به کشور شهادت قسمت پدرم شده خوشحالم؛ به‌نظرم یک پدر تمام عیار در راه حق و حقیقت آسمانی شده اما حالا که نیست، تازه متوجه شدم چه پشت و پناهی را از دست دادم و بی‌قرارم.

با این اتفاق بیشتر از قبل ثابت شد این رژیم غاصب و وحشی است، پدرم در تمام عمرش آزارش حتی به یک نفر هم نرسیده بود و حالا در حین انجام وظیفه با تجاوز دشمن رهسپار دیار آخرت شد. این یعنی اسرائیل با حمله بی‌منطق، وحشیانه و تروریستی جان مردم این کشور را نشانه گرفته؛ یقیناً خداوند به‌زودی این رژیم منحوس و حامیان مالی‌اش را نابود می‌کند.

نگفته نگذر مدتی دوست دارم کار لازم شد حتماً در جبهه‌های امروز شرکت کنم تا علاوه بر پدر منتقم خون شهدای مظلوم ایران باشم.»

- شهادت با بدرقه قرآن/ اسرائیل غاصب دنیاست**

هنوز بی‌قرار این محفل شهدایی هستم؛ هنوز در پی‌ی‌کند و کام و از خوبی‌های حسین آقا و حبیب پرسش در ذهنم بزرگ و بزرگتر می‌شد تا اینکه محمد احمدی فرزند ارشد شهید میدان‌دار این کپ‌وگفت صمیمی می‌شود و راز برملا می‌سازد؛ «صحبت از پدرم مثل صحبت درباره کوه است؛ استوار اما مهربان.